

صفات خدا

درس ۲: واجب‌الوجود بودن خدا دکتر استیون جی. لاوسون

در این جلسه می‌خوایم اولین صفت خدا رو بررسی کنیم، و تمرکزمون رو بر اون بگذاریم. این صفت، قائم به ذات بودن خداست. برخی به اون واجب‌الوجود بودن خدا میگن.

اینکه خدا تمام حیات رو درون خودش داره و به هیچ چیز و هیچ کسی وابسته نیست. ما به عنوان مخلوقات او، تماماً به او وابسته هستیم. حیاتی که ما داریم، چه جسمانی و چه روحانی، از او نشأت گرفته. در خداست که ما حیات و حرکت و وجود داریم.

اما حیات خدا از هیچ چیز و یا هیچکس دیگه‌ای نشأت نمی‌گیره. خدا از غیر بی‌نیاز هست. در این معنا، خدا جامع و بی‌نیازه! خدا در درون خودش حیات داره. و این تمرکز ما در این جلسه است.

برای شروع اجازه بدید یک بار دیگه بگم که هرگز موضوعی بالاتر از موضوع مطالعه‌ی خدا برای تفکر در یک ذهن وجود نداره.

هیچ حقیقتی به اندازه‌ی مطالعه‌ی خدا، ذهن رو وسعت نمی‌بخشه. هیچ حقیقتی اینقدر وسعت دل نمی‌بخشه، و هیچ حقیقتی اینقدر زندگی رو تبدیل نمی‌کنه.

در سال ۱۸۵۵، یک واعظ بیست ساله، در لندن انگلستان، که بعدها به شاهزاده‌ی واعظین تبدیل شد، چارلز هادِن اسپِرِجِن، در حالیکه تفسیر خودش از کتاب ملاکی ۳: ۶ رو آغاز می‌کرد پشت منبر ایستاد.

این واعظ جوان بیست ساله، در مقدمه‌اش، این سخنان عمیق رو بیان کرد:

در تعمق درباره‌ی الوهیت، چیزی وجود دارد که شدیداً باعث بهبودی ذهن میشه. این موضوع بسیار گسترده‌ایست که همه‌ی افکار ما در عظمت آن گم می‌شوند، آنقدر عمیق است که غرورمان در بیکرانی آن غرق می‌شود. می‌توانیم موضوعات دیگر را بفهمیم و به آنها پردازیم و بعد نیز احساس رضایت کنیم و با این تفکر که «ببینید من چقدر حکیم هستم»، به راهمان ادامه بدهیم؛ اما وقتی به این سرآمد علوم می‌رسیم، متوجه می‌شویم که شاقول ما نمی‌تواند عمق آن را اندازه

بگیرد و چشمان همچون عقاب ما نمی‌تواند بلندی آن را ببیند؛ آنگاه با این شگفتی صادقانه بر می‌خوریم که «من دیروزی هستم و هیچ نمی‌دانم.» اما در حالیکه این موضوع ذهن را فروتن می‌کند، آن را گسترده نیز می‌سازد. هیچ چیز به اندازه بررسی دائم، متعهدانه و صادقانه‌ی موضوع عظیم الوهیت، خرد را تا به این اندازه گسترش نمی‌دهد، و هیچ چیز تمامی روان انسان را تا به این اندازه نمی‌پروراند.

اسپرجن درست می‌گفت. او به هدف زد. هیچ موضوعی به اندازه‌ی موضوع خدا فروتن‌کننده نیست. ما مثل یک بید هستیم که روی سطح خورشید می‌ایستیم و به جلال درخشان و تابان خورشید خیره می‌شیم و می‌فهمیم که ما هیچ هستیم، و در عین حال هیچ موضوعی تا این اندازه به ما انرژی نمیده، ایمان‌مون رو تقویت نمی‌کنه و ما رو بنا و اصلاح نمی‌کنه. هیچ موضوعی به اندازه‌ی مطالعه‌ی موضوع خدا اینقدر به ما تسلی و دل‌داری نمیده و تمرکز ما بر این موضوع هست.

نسخه‌ی موجز پرسش و پاسخ وست‌مینستر که در سال ۱۶۴۷ نوشته شد، این بیانی‌هی ایمان رو درباره‌ی خدا بیان می‌کنه: «خدا روحی است که وجود، حکمت، قدرت، قدوسیت، عدالت، نیکویی و حقیقت او بی‌انتها، ابدی، و تغییرناپذیر است.»

اما این خلاصه‌ای از ذات و صفات خداست. الان می‌خوایم تمرکز مون بر این صفات رو با مهم‌ترین صفت که به طور بی‌همتایی خدا رو متمایز می‌کنه شروع کنیم، که قائم به ذات بودن خداست.

کتاب مقدس با این اعلام ساده در پیدایش ۱: ۱ شروع می‌کنه: «در ابتدا خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید.»

پیش از آفرینش، خدا وجود داشت. وقتی ما به ازل نگاه می‌کنیم، خدا وجود داشت. در واقع، هیچ زمانی نبوده که خدا وجود نداشته.

مزمور ۹۳: ۲ می‌گه: «تخت تو از ازل پایدار شده است.»

ما می‌پرسیم، تخت خدا چقدر قدیمی هست؟ خط دوم این آیه به ما می‌گه، «تو از قدیم هستی.»

برای ما غیر ممکنه که این تفکر رو درک کنیم. همه‌ی ما آغازی داشتیم. شما می‌تونید گواهی‌نامه‌ی رانندگی‌تون رو بردارید و تاریخ تولدتون رو ببینید. می‌تونید به قبرستان برید و سال تولد یک نفر و سال وفاتش رو ببینید، اما در مورد خدا اینطور نیست. او بدون آغاز، او بدون پایانه، در

واقع، ما می‌دونیم که خدا قبل از بنیاد عالم وجود داشته، قبل از اینکه زمان شروع بشه. ما در میکاه ۵: ۲ درباره‌ی مسیح یا ماشیح می‌خونیم: «طلوع‌های او از قدیم و از ایام ازل بوده است.»

این یعنی وقتی عیسی اومد، از ازلیت قدم به بیرون گذاشت و وارد زمان شد. همه‌ی این آیات وجود ازلی او رو نشون میده، اینکه خدا آفریده نشده. او خالق هست که آفریده نشده. کسی باعث به وجود اومدن او نشده.

یک آیه‌ی دیگه در مزامیر، مزمور ۹۰: ۲ هست: «قبل از آنکه کوه‌ها به وجود آید و زمین و ربع مسکون را بیافرینی. از ازل تا به ابد تو خدا هستی.»

از ازل تا ابد و هر چیزی در این بین، خدا خداست. پس ما نمی‌تونیم نتیجه‌گیری کنیم که در نقطه‌ای از زمان، خدا وجود نداشته. هیچ زمانی نبوده که خدا، خدا نباشه.

آر. سی. اسپرول به شکل عمیقی می‌نویسه:

اگر چیزی وجود داره، پس چیزی همیشه وجود داشته. اگر هیچ وقت هیچ چیز نبوده، پس احتمالاً الان هم هیچ چیز نمیتونه وجود داشته باشه، چون شما نمیتونید از هیچ چیز، چیزی به دست بیارید. متقابلاً، اگر الان چیزی وجود داره، پس این خودش به تنهایی نشون میده که همیشه چیزی وجود داشته و چیزی که همیشه هست، در خودش و به تنهایی وجود داره. این همون کسی‌ست که در خودش قدرت بودن داره، یعنی خدای زنده.

چیزی که آر. سی. اسپرول میگه اینه که چون الان چیزی وجود داره، من و شما و جهان هستی و زمین، پس ضرورتاً این پیش فرض رو در نظر میگیره که همیشه چیزی وجود داشته و این، خداست، خدای ابدی.

در اشعیا ۴۳: ۱۰، خدا میگه: «پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد.» هیچ خدایی قبل از خدا نبوده. هیچ چیز قبل از خدا نبوده و هیچ چیز بعد از او هم نخواهد بود. پس در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین را آفرید.

ای. دبلیو. پینک کتاب شگفت‌انگیزی به اسم صفات خدا نوشته و توی این کتاب، پینک می‌نویسه:

زمانی بود - اگر بشود آن را زمان نامید - که خدا در اتحاد ذات خود، ماهیت وجودی‌ای که به طور برابر در سه شخص الهی وجود داشت، به تنهایی ساکن بود. در ابتدا خدا. هیچ آسمانی وجود نداشت، که الان جلال او به طور خاص در آن ظاهر شده است. هیچ زمینی نبود که به آن توجه کند. هیچ فرشته‌ای نبود که در ستایش او سرود بخواند. جهان هستی وجود نداشت که با کلام قدرتمند او حفظ شود. هیچ چیز نبود، هیچ کس جز خدا نبود و این برای یک روز، یک سال یا یک عصر نبود، بلکه از ازل بود. در ازل، خدا تنها، بی‌نیاز و جامع بود و در خود رضایتمندی داشت و به چیزی نیاز نداشت. آیا جهان هستی، فرشتگان، و انسان‌ها برای او ضروری بودند؟ با این حال در ازل آنها برای به وجود آمدن فرا خوانده شدند. وقتی خالق‌شان آنها را خلق کرد، چیزی به خدا اضافه نشد. او تغییر نمی‌کند، بنابراین جلال ذاتی او نمی‌تواند زیاد یا کم شود.

حالا به این گوش کنید. پینک اینطور نتیجه‌گیری می‌کند:

خدا تحت هیچ اجبار، هیچ التزام و هیچ ضرورتی برای آفرینش نبود. اینکه او انتخاب کرد که این کار را انجام دهد، صرفاً یک عمل ناشی از حاکمیت مطلق از جانب او بود و هیچ چیزی بیرون از او باعث انجام آن نشد و هیچ چیزی جز صرفاً خوشی نیکوی او تعیین‌کننده‌ی این کار نبود، چون او همه چیز را بر حسب اراده‌ی خودش انجام می‌دهد.» پینک می‌نویسد: «یعنی او صرفاً برای جلال نمایان شده‌ی خودش عمل آفرینش را انجام داد.

ما در افکاری مثل این غرق می‌شویم و این جای خوبی برای بودن. تفکر درباره‌ی وسعت و عظمت خدای ما که همیشه وجود داشته و با اینحال تصمیم گرفت که زمان و خلقت و جهان هستی و حتی ما رو خلق کند، در ما فروتنی ایجاد می‌کند. هرچه بیشتر در شکوه و عظمت و ایهت خدای خودمون تعمق می‌کنیم، این بیشتر ما رو فروتن می‌کند و خدا به فروتنان فیض می‌بخشد. درست‌ه؟ خدا به کسانی که ضعیفند، قوت میده. این جای خوبی برای بودن ماست! اینکه زیر سایه‌ی قادر مطلق باشیم.

مکاشفه ۴: ۸ می‌گوید «خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید.»

اشعیا ۵۷: ۱۵ «او که عالی و بلند است و ساکن در ابدیت می‌باشد... چنین می‌گوید.»

مزمور ۱۰۲: ۲۷ «لیکن تو همان هستی و سال‌های تو تمام نخواهد گردید.»

حالا این خدای ابدی، همونطور که گفتیم، قائم به ذات هست، یعنی او برای وجودش وابسته به چیزی یا کسی خارج از خودش نیست. خدا توسط چیزی خارج از خودش به وجود نیومده. او توسط کسی خارج از خودش حفظ و نگهداری نمیشه. بلکه او منبع و علت وجود خودش. خدا تمامی حیات رو در خودش داره و پایه‌ی زندگی ما از خدا نشأت گرفته.

یوحنا ۱: ۴ در رابطه با کلمه، یعنی مسیح میگه: «در او حیات بود و حیات نور انسان بود.»

این حیات تماماً در خداست و بنابراین زندگی جسمانی ما از اوست. زندگی روحانی ما از اوست. حیات ابدی ما از اوست. اما او این حیات قائم به ذات هست.

یوحنا ۵: ۲۵ «پدر در خود حیات دارد.»

یوحنا ۱۱: ۲۵ «عیسی بدو گفت: من قیامت و حیات هستم.»

یوحنا ۱۴: ۶ «من راه و راستی و حیات هستم.»

رومیان ۹: ۲۶ «او خدای حی است.»

اعمال ۱۷: ۲۸ «زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم.»

خدایی که خودش حیات هست و تمامی حیات در اوست، در خودش جامع و بی‌نیازه. مهمه که درک کنیم خدا ما رو خلق نکرد چون تنها بود، چون در درونش نیازی داشت که خودش نمی‌تونست اون رو رفع کنه. خدا ما رو خلق نکرد چون شکافی در قدوسیتش بود یا جهان هستی رو خلق نکرد که نیازی رو که داشت برطرف کنه. نه. خدا در خودش کافی بود و هست. او خارج از خودش به چیزی نیاز نداره.

رومیان ۱۱: ۳۴ میگه: «زیرا کیست که رأی خداوند را دانسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟»

خدا برای مشورت به سراغ کسی نمیره. خدا در حکمتش بی‌نیاز و جامع هست. ما باید از او مشورت و حکمت بطلبیم.

آیه‌ی بعدی، آیه‌ی ۳۵. «یا که سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟»

خدا نسبت به کسی موظف نیست. خدا هرگز چیزی از کسی نگرفته که حالا موظف باشه چیزی رو به کسی پس بده. نه. خدا بی‌نیازه. او جامع و غنی هست و شاید فوق‌العاده‌ترین بیان در این مورد، آیه‌ی بعد باشه.

رومیان ۱۱: ۳۶ «زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است.»

این یک بیان جامع و فراگیره که میگه همه چیز از اوست، همه چیز به واسطه‌ی اوست، همه چیز به سوی اوست. اینکه همه چیز از اوست، یعنی خدا منبع همه چیزه. اینکه همه چیز به واسطه‌ی اوست، یعنی او طریق و وسیله‌ی همه چیزه. و همه چیز به سوی اوست یعنی او هدف همه چیزه. هیچ چیز خارج از این بیان نیست. هیچ واقعیتی خارج از این بیان نیست. همه چیز از او، به واسطه‌ی او و به سوی اوست.

در کتاب مقدس توضیحی اصلاحات، در پانویس این قسمت گفته میشه همه‌ی چیزها از اراده‌ی حاکمانه‌ی او، به واسطه‌ی عمل حاکمانه‌ی او و به سوی جلال حاکمانه‌ی اوست. او خدای قائم به ذات و جامع هست که از او همه چیز جاری میشه و به واسطه‌ی او همه چیز عمل می‌کنه و برای او همه چیز وجود داره. آیا این بیانی حیرت‌انگیز نیست؟ هیچ چیز از خودش به وجود نیامد. هیچ چیز در خودش ادامه پیدا نمی‌کنه و هیچ چیز برای خودش نیست.

شادترین و لذت‌بخش‌ترین لحظات زندگی ما زمان‌هایی هست که واقعاً درباره‌ی این حقیقت تفکر و تعمق می‌کنیم. قلب ما برای خدا ساخته شده. قلب ما نا آرام هست تا زمانی که در خدا آرامی پیدا کنه و هرچه درک ما از کیستی خدا عظیم‌تر باشه، قلب‌مون به همون اندازه بزرگتر و با رضایت و قناعت و خوشی در خدای ما پر میشه.

اول قرنتیان ۸: ۶ هم تقریباً همین رو میگه: «لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسای مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.»

کولسیان ۱: ۱۷ «[مسیح] قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد.»

عبرانیان ۱: ۳ «[عیسی] به کلمه‌ی قوت خود حامل همه‌ی موجودات بوده.»

عظمت و بیکرانی خدای ما فراتر از درک ماست. این فراتر از توانایی ما برای درک واقعی اون هست، با اینحال باید بیاییم تا در گستردگی، عظمت، اُبَهِت و جلال خدامون غرق بشیم. ما در

نتیجه‌ی این کار باید یاد بگیریم که اعتماد واقعی به او در همه چیز چه مفهومی دارد. گاهی اوقات فکر می‌کنیم که آیا من می‌تونم چیزهای کوچک رو نزد خدا بیارم؟ یا فقط باید چیزهای بزرگ رو نزد خدا بیارم؟

یک روز جی کمپبل مورگان که بعداً جانشین مارتین لوید جونز شد، در کلیسای وست‌مینستر در لندن موعظه می‌کرد. او درباره‌ی عظمت خدا موعظه می‌کرد. و بعد از جلسه، یک خانم متشخص با سبک ویکتوریایی به طرف درِ کلیسا اومد، و در حالیکه دکتر مورگان با اعضای کلیسا که در حال رفتن بودند، خداحافظی می‌کرد، دست دکتر کمپبل رو با دستکش سفیدی که دستش بود، گرفت و گفت: «دکتر مورگان، آیا من می‌تونم چیزهای کوچیک رو نزد خدا بیارم یا فقط باید چیزهای بزرگ رو بیارم؟» دکتر مورگان با برقی در چشمانش به او نگاه کرد و گفت: «خانوم، همه چیز توی زندگیتون کوچیکه. در مقایسه با خدا، هیچ چیز بزرگی توی زندگیتون نیست.» درسته؟

خدا خداست و ما فقط مخلوقات دست او هستیم. بنابراین ما باید همه چیز رو نزد خدا بیاریم. ما باید در همه چیز به او اعتماد کنیم.

«به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن. در همه‌ی راه‌های خود او را بشناس، و او طریق‌هایت را راست خواهد گردانید.»

چقدر برای ما دلگرم‌کننده است، وقتی به قائم به ذات بودن خدا فکر می‌کنیم! هیچ نیازی در زندگی ما نیست که او برایش تدارک ندیده باشه. هیچ کمبودی در زندگی ما نیست که خدا منابع بیکران برای فراهم کردنش برای ما نداشته باشه، وقتی که ما از پسرش، خداوند عیسی مسیح پیروی می‌کنیم.

پس در حالیکه مطالعه‌ی خودمون درباره‌ی صفات خدا رو شروع می‌کنیم، از جایی شروع می‌کنیم که هیچ آغازی نداره. ما به ازل بر می‌گردیم؛ جایی که نمی‌تونیم عقب‌تر بریم، و اونجا خدای ازل ما هست – جامع، دارای خویش رضامندی، بی‌نیاز، همه‌ی حیات رو در خودش داره، و در طول زندگی ما، آماده هست که از ما نگهداری کنه، آماده هست که ما رو تقویت کنه، آماده هست که ما رو تشویق کنه. عظمت خدای ما تشویق‌مون می‌کنه که ایمان بیشتری به او داشته باشیم، در حینی که به او نگاه می‌کنیم و به او تکیه می‌کنیم که بی‌نهایت قادر به بر آوردن هر نیاز ماست. باشد که خداوند با این حقیقت عظیم ما رو برکت بده.